

رسالت (حضرت نوح)

بحث پایانی در سرگذشت نوح (ع) و قومش

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

تتمه جریان نوح (ع) مانده است که ظاهراً امروز راجع به حضرت نوح (ع) مطلب تمام است. البته راجع به این موضوعات ما صحبت کرده‌ایم. اما صحبت مفصل عمیق نشده است. از جمله «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»!

اهلیت دو اهلیت است: یک اهلیت نسبی و قومی و اقلیمی و لغوی و از این قبیل است که سرجمع این اهلیت‌ها عبارت از اهلیت در بُعد ظاهری، در رنگ ظاهری و زندگی دنیوی. اهلیت دوم مربوط است به روح انسان؛ عقیده انسان؛ علم انسان؛ اخلاق انسان و آنچه مربوط به درون وجودی انسان است. اصولاً اهل بودن یعنی از خود بودن و این خود دو خود است. یا خود ظاهری است که فرزند انسان؛ برادر انسان؛ پدر و مادر انسان؛ که اهلیت نسبی است یا همکار انسان، هموطن انسان، هم‌زبان و هم‌لغت انسان و از این قبیل که تمام اینها مربوط به اهلیت و نزدیک بودن ظاهری است و این اهلیت‌های ظاهری تحت‌الشعاع اهلیت‌های معنوی و روحی هستند.

اهلیت دوم که محور اهلیت‌ها از نظر دین است؛ اهلیت درونی است. نوح (ع) چنانکه قبلاً صحبت شد؛ بعد از آنکه کشتی بالا رفت و روی اقیانوس موج طوفان قرار گرفت و اکنون که می‌خواهد بر جبل جودی فرو بنشیند؛ «و نادى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ»^۱ سوالاتی که بود جواب داده شد؛ دیگر تکرار نمی‌کنیم. این اهلیت از نظر اهلیت ظاهری ثابت است. و مراد هم به‌طور عام اهلیت ظاهری است. برای اینکه خداوند فرمود: «وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ»^۲ یا «وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ»^۳ پس «وَمَنْ آمَنَ» اهلیت معنوی و اهلیت عقیده‌ای را اراده کرده است. در مقابل اهلیت عقیده‌ای؛ اهلیت ظاهری و نسبی و قرابتی است و خداوند متعال وعده‌ای که به نوح (ع) داده این است که «وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» که زن نوح بود؛ «وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ». اهلیتی که در اینجا استثناء شده است و بر نوح مخفی بوده است و به گمان نوح اهلیت معنوی هم، ولو تا اندازه بسیار کمی از برای فرزندش بوده است، این اهلیت را خداوند نفی می‌کند «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» چرا؟ «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» ما چند نکته از این عبارت استفاده می‌کنیم.

۱- اصل اهلیت و پیوند بودن کسی با انسان؛ پیوند ظاهری و جسمانی و شغلی و وطنی و لغوی و رنگ و غیره که ابعاد ظاهری ارتباط و قرابت و نزدیکی انسان است، نیست. همان‌طور که محور وجود انسان‌ها ارواح انسان‌ها است و نه اجسام انسان‌ها؛ محور ارتباطات انسان‌ها نیز ارتباطات روحی و معنوی است. که اگر از نظر روح نورانی و مؤمن باشند، اهلیت به حق دارند که اهلیت ایمانی است. و اگر از نظر روح و باطن کافرند و تاریکی دارند، اهلیت به ناحق دارند که باز در بُعد روحی است. همان‌طور که محور وجودی انسان عبارت از روح انسان است، اهلیت‌هایی هم که بین انسان مطرح است، مخصوصاً از نظر شریعت مقدسه الهیه عبارت از اهلیت معنوی است. اینجا اهلیت معنوی ربانی و ایمانی مراد است و در اهلیت ربانی و ایمانی، در بعد نجات یافتن از غرق که شامل کافران است. اسلامٌ مَّا و ایمانٌ مَّا کافی

۱. همان، آیه ۴۵.

۲. عنکبوت، آیه ۳۳.

۳. هود، آیه ۴۰.

است. لزومی ندارد که درجه عالیہ ایمان باشد. مانند نوح یا مقداری کمتر از نوح، صرف اینکه به شریعت نوح (ع) ایمان داشته باشد. این اهلیت نجات را ایجاد می-کند.

همان‌طور که اهلیت روحی از نظر ظلالیت و کفر و عناد دارای درکات است، یک مرحله‌ای نیست. اهلیت معنوی عالیہ تقوا و ایمان نیز دارای درجاتی است و یک مرحله‌ای نیست. «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» آن اهللی که مراد من بود، خدا فرمود: آن اهللی که مراد من بود، اهل دو بُعدی بود. یک بُعد اهل قرابت و یک بُعد اهلیت ایمان و دلیل بر این مطلب «إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ» و «مَنْ آمَنَ» اهلیت محوری است که اهلیت ایمان است که مربوط به درون است، و راجع به اهل که زن و بچه انسان و انسباء و اقرباء انسان هستند، آنچه در آغاز به نظر می‌رسد اهلیت ظاهری است. با استثنای «إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» و لکن راجع به فرزندش، چون جریان برای نوح (ع) مشکوک بود، این است که سؤال خواست بکند. سؤال نکرد، بلکه عرض حال کرد که «إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» حالا اینجا احتمالاتی هست، و احیاناً روایاتی هست که راجع به اهلیت این فرزند صحبت است. ما در صفحه ۳۱۳ این‌طور یادداشت کردیم: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» اینجا سؤالاتی پیش می‌آید «تری و کیف یصبح الإنسان نفسه عملاً غیر صالح؟» انسان عمل نیست. انسان موجود است. جوابش روشن است. آن جواب اصلی که داده می‌شود این است که، این به‌عنوان مبالغه است. مثل «زیدٌ عدلٌ» گاه زید عادل است، احیاناً اشتباه و تخلفی هم دارد و گاه زید ظالم است. احیاناً راه درستی هم دارد. گاه صددرصد ظاهراً و باطناً، جسماً، روحاً، علماً، عقیدتاً، اخلاقاً، تصرفاً، همه‌اش ظلمات است و همه‌اش انحراف است. پس در این وجود از نظر ادراکی و از نظر تکلیفی، از نظر برونی و درونی، هیچ جز ظلمت و ظلم وجود ندارد. پس اینجا می‌شود گفت که «زیدٌ ظلمٌ» «زیدٌ کفرٌ».

در اینجا «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» کسانی که آیه را بر حسب بعضی از روایات این‌طور خوانده‌اند: «إِنَّهُ عَمِلَ غَيْرَ صَالِحٍ» غلط است. هم از نظر لفظی و هم از نظر معنوی غلط است، از نظر لفظی که نص قرآن «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» نه «عَمِلَ غَيْرَ

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۴، ص ۳۱۳.

صالح» اینکه نیست. از نظر معنوی هم اگر کسی عمل ناشایسته‌ای بکند، مستحق غرق است؟ پس همه فساق چنین‌اند؟ اکثر مکلفین فساق هستند و عمل غیر صالح دارند و «عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٌ» نمی‌گویند. «عَمَلٌ كُلُّ الْأَعْمَالِ غَيْرٌ صَالِحَةٌ» که نیست. صرف اینکه عمل غیر صالح کردید، صرف اینکه اگر انسانی عمل غیر صالح و نامناسب با بیت نبوت و جو نبوت و جو ایمان کند، آیا شایسته غرق است؟ خیر، پس إِنَّهُ...

- همان «لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ»^۱ کفایت می‌کند در غرقش، همان عمل غیر صالح کفایت می‌کرد.

- آن کافی بود. ولی کفر نبود. اگر عمل غیر صالح هم بود، همان است. یکی همان است ولی کفر نبود. این «مع الکافرین» است، نه «من الکافرین» بنابراین «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٌ» کاری غیر صالح است، حالا این کار غیر صالح، کار دو نوع است: یک وقت است کار ولادت فرزند نوح است که به غیر صالح متولد شده است که معاذالله زنا است، غلط است. چون هم خدا می‌فرماید فرزند تو است. منتها عمل غیر صالح است و هم خود نوح می‌فرماید: «إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي» پس انتساب این فرزند به نوح (ع) از نظر رب العالمین و از نظر نوح، این ثابت است. پس از زنا نمی‌تواند باشد. که «عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٌ» یعنی به وسیله کار غیر صالح که معاذالله زنا است. این فرزند متولد شده است. این اولاً، بله؟

- [سؤال]

- خیر، اگر کسی... چون فرق می‌کند. سه بُعد است. گاهی اوقات کسی با زن کسی زنا کرده است و معلوم است این بچه متعلق به کیست، برای زنا است، پس این برای این شخص نیست. دوم، اگر معلوم است متعلق به این شخص است، متعلق به اوست. ولد الزنا نیست. اگر نه معلوم است متعلق به اوست، نه متعلق به این است، ولد الزنا نیست ولدالشبهه است. معلوم نیست، معلوم نیست که از پدر است یا از زنا است. اما اینجا که به‌طور حتم می‌فرماید: «إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي» این فرزند من است. این فرزند اگر شبهه باشد، فرزند او نیست. اگر دیگری باشد فرزند او نیست. پس حتماً باید فرزند او باشد.

۱. هود، آیه ۴۲.

این اولاً، ثانیاً آیا صرف اینکه کسی ولدالزنا است مقصر است؟ این خودش بحثی است. آقایان که در ابواب مختلف فقهیه می‌گویند کسی که مولود زنا است امام جماعت نباشد. مرجع نباشد، قاضی نباشد. شاهد نباشد احیاناً، چرا نباشد؟ ما همین‌جا حرف داریم. آیا کسی که بدون اختیار خودش، در حالی که مکلف نبوده است. اصلاً حال وجودی نداشته است. نطفه از طریق حرام منعقد شده است. آیا این شخص مقصر است؟ ولدالزنا مقصر است؟ ولدالزنا کاری که دیگری انجام داده است و او از طریق غیر مشروع متولد شده است. این مقصر نیست. پس چرا این مستحق هلاک باشد؟ پس تمام ولدالزناها، ولو عالم و باتقوا و مؤمن و غیره، هر چه باشند، اینها مستحق عذاب و مستحق طوفان خواهند بود. این بُعد هم غلط است.

ثالثاً: نمی‌شود زن‌های پیامبران انحراف جنسی داشته باشند. چون «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ»^۱ «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»^۲ آن خبیثی که اصلاً قابل تحمل نیست، این است که زن یک مؤمنی، تا چه رسد یک پیغمبری معاذالله زناکار باشد. و اگر در آن آیه مبارکه فرمود که «فَخَانَتْهُمَا»^۳ خیانت در غیر بُعد جنسی است. بلکه در بعد معنوی است و در بعد عملی است و در بُعد ایمانی است. وانگهی، آیاتی صریح در قرآن شریف است که مؤمن حق ندارد که با زانیه ازدواج کند. «حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»^۴ پس «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» همان معنای اول خواهد بود که، اصلاً هیچ صلاحیتی در این وجود ندارد. به حساب تخلف‌های تکلیفی، از نظر عقیدتی از نظر عملی، از نظر اخلاقی، از هر نظر، چون تخلفاتی دارد، صرفاً این «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»^۵ است «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» «وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ»^۶.

۱. نور، آیه ۲۶.

۲. اعراف، آیه ۱۵۷.

۳. تحریم، آیه ۱۰.

۴. نور، آیه ۳.

۵. همان، آیه ۴۰.

۶. هود، آیه ۳۷.

این یک بحث، البته این نکته را هم ما قبلاً عرض کردیم حضور برادران که اهل و ذریه به این دو اطلاق دارد. گاه گفته می‌شود اهل و مراد کسی است که فرزند انسان، زن انسان، اهل نسبی انسان است. گاه گفته می‌شود اهل و هر دو مراد است. چنانکه راجع به اهل... گاه گفته می‌شود اهل و فقط اهلیت معنوی مراد است چه شامل اهل نسبی هم باشد، یا شامل اهل نسبی نباشد. شامل هر دو خواهد بود. این سومی را ما در قرآن داریم. دومی را هم داریم. اولی را هم داریم. و همچنین راجع به ذریه، ذریه انسان به تعبیر فارسی ساده‌اش یعنی کسانی که از انسان منتشر شده‌اند. گاه «ذریة الجسم» است. فرزندان انسان چنین هستند. گاه «ذریة الروح» است. کسانی که نقش روحی و نقش عقیدتی آنها نقش ایمانی است و شما آنها را دعوت إلى الله کرده‌اید و مؤمن شده‌اند و قدم در راه گذاشته‌اند. آنها ذریه شما هستند.

در قرآن شریف راجع به نجات‌یافتگان در جریان طوفان نوح سه تعبیر است: تعبیر اول که عرض کردیم «وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ» این یک تعبیر، تعبیر دوم در سوره انبیاء آیه ۷۶: «وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ» پس «أهله» فقط زن و بچه انسان نیست. یعنی کسانی که اهلیت نجات دارند، چون ارتباط معنوی با بیت نبوت دارند. به هر مقداری که هست، آنها هم نجات پیدا کردند. پس بقیه نااهل هستند، حتی فرزندش نااهل است. اما کسانی که هیچ ارتباط نسبی با او ندارند، اینها اهل‌اند. «وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا فَأَعْرَفْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ»^۱ «غیر أهله» این یک، دوم: ذریه، ذریه در سوره ۳۷ (صافات) آیه ۷۷: «وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ» حصر است، فقط ذریه، پس این «ذریة الروح» است کما اینکه در آیه ذریه، ما آیه ذر نمی‌گوییم.

در آیه ذریه آنجا ذریه دو بُعد دارد: یک «ذریة الروح» است. و یک «ذریة الجسم» است و «ذریة الروح» مراد است. اصل روح انسان عبارت است از فطرت انسان و زیربنای کونی و کیانی روح انسان عبارت است از فطرت انسان، و لذا در آنجا گفتیم ذریه است. «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»^۲ و غیره، این ذریه «ذر» نیست، این «ذریة الروح» است و نه «ذریة الجسم»، در اینجا مراد «ذریة الروح» است. «وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ

۱. انبیاء، آیه ۷۷.

۲. اعراف، آیه ۱۷۲.

الْبَاقِينَ» روایت دارد در نورالثقلین «فأعلم أنه ليس بين الله عز وجل وبين أحد قرابة»^۱ اینکه معلوم است. این دو بُعد دارد: یکی اینکه خب خدا با کسی قرابت ندارد. چون سنخیت نسبی و این حرف‌ها نیستند.

دوم: اگر خداوند کسی را دور می‌کند یا نزدیک می‌کند، به حساب این نیست که دور از نظر نسبی از مؤمن یا نزدیک است. خیر، دور و نزدیکی نسبی و سایر ارتباطات جسمی موجب دور و نزدیکی از نظر ثواب و عقاب نیست. همچنین در آن روایت معروفه که «ان ولي محمد (ص) من والى الله و رسوله و ان بعدت لحمته و ان عدو محمد من عادى الله و رسوله و ان قربت لحمته»^۲ پس صحبت سید و شیخ نیست که اینقدر بادش کرده‌اند. اگر کسی سید باشد، روایت جعل کردند از رسول‌الله (ص) که «الصَّالِحُونَ لِلَّهِ وَ الطَّالِحُونَ لِيَّ»^۳ پیغمبر با طالحون چه ارتباطی دارد؟ پس سید علی محمد باب مربوط به ایشان است و اما دیگران که شیخ هستند، مربوط به ایشان نیستند. آنچه مربوط به رسول است، کسانی هستند که دارای بُعد معنوی و رسالت هستند. بله، کسانی که از فرزندان پیغمبر هستند، به حساب ارتباط جسمی با پیغمبر، اگر هم ارتباط معنوی دارند، اینها مجمع النورین هستند، به چه حساب مجمع النورین هستند؟ اگر صالح باشند، صلاحشان چند برابر حساب می‌شود. یکی در بُعد خودشان که عمل صالح است. یکی خانه نبوت را اینها نورانی نکرده‌اند، ولیکن در نور خانه نبوت قدم برداشته‌اند و موجب تشنیع خانه نبوت نشده‌اند و به عکس، اگر کسی ارتباط قرابتی و نسبی با رسول‌الله (ص) دارد، «مَنْ يَأْتِ مِنْكُمْ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»^۴

این در بُعد معنوی، در بعد مادی هم ما اصلاً در باب خمس حرف‌هایی داشتیم که تکرار نمی‌کنیم. که خمس فقط برای سادات است، یا نصفش برای سادات است یا سادات چه کسانی هستند. که اینجا جای بحثش اصلاً نیست. مطلب دیگر «هل إن طوفان نوح (ع) عم الأرض كلها بمن عليها من الكفار؟ أم خص أرض دعوته التي كان

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۶۸.

۲. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۶، ص ۸۵.

۳. جامع الأخبار، ص ۱۴۰.

۴. احزاب، آیه ۳۰.

یدعو فیها، إن قضية الرسالة العالمية لنوح (ع) هي شمول دعوته كل سكنة الأرض^۱ هر جا بودند. حالا زیاد بودند، کم بودند، در یک جا بودند، در چند جا بودند. و قاعده اینکه این طوفان تمام کره زمین را گرفت، معلوم می‌شود که مکلفین، انسان‌های مکلف در زمان نوح (ع) در کل زمین، آنجایی که جای سکونت است منتشر بودند. و الا اگر در یک جای خاصی اینها بودند و جاهای دیگر زمین نبود، همانجا طوفان می‌آمد و همه آنها را از بین می‌برد، چرا جاهای دیگر؟ و جهات دیگری هم دارد؛ اگر که این طوفان تمام زمین را نگرفته بود و بعضی را گرفته بود، پس چرا «قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ»^۲؟ جاهای دیگر حیواناتی هستند، حیوانات در جاهای مخصوص که نیستند. جاهای دیگر زمین حیواناتی هستند. اگر آنجا را طوفان نمی‌گرفت، پس نوح چرا زحمت بکشد که گاو و الاغ و شتر و غیره را داخل کشتی بکند؟ «مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ».

این هم جهت دوم، چون دعوت نوح (ع) دعوت جهانی است که «وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا»^۳ «أَرْض» که نوح می‌گوید ارض دعوت است. خدا که «ارض» می‌فرماید، هر جا که ارض صدق می‌کند. ارضی هم که می‌گوید نه ارض آن قریه خاص است، بلکه ارض دعوت است. ارض دعوت کل جهان تکلیفی است که انسان‌ها در آن جا هستند، که فعلاً بحث راجع به انسان‌ها است. «و قد استجابہ اللہ کما دعی: «فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ * وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ»^۴ و لا تعني الدعوة الرسولية أن يدعو الرسول بنفسه»^۵ که چند روز پیش عرض کردیم که اگر کسی ایراد بگیرد و سؤال کند که دعوت نوح چطور توانست همه عالم را بگیرد؟ عرض می‌کنیم لزومی ندارد که خود نوح تشریف ببرد، نخیر، کسانی که در حاشیه رسالت نوح دُعاة إلى الله هستند، آنها مثلاً دعوت کنند. ولی اینجا یک سؤال می‌آید. البته آن فرض است، اگر این فرض تحقق داشت.

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۴، ص ۳۱۶.

۲. هود، آیه ۴۰.

۳. نوح، آیه ۲۶.

۴. قمر، آیات ۱۱ و ۱۲.

۵. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۴، ص ۳۱۶.

جناب نوح (ع) که یک فرد است و اولین پیغمبر اولوالعزم است، دعوت او طبعاً دعوت عالمی است، چون مقام ولایت عزم هم این است که دعوت عالمی باشد. بقیه را به وسیله چه کسانی دعوت کرد؟

- پیامبران جزء.

- بله. ولی این سؤال پیش می‌آید که آن پیامبران جزء باید با نوح (ع) ارتباط داشته باشند تا در فاصله‌های دریایی دعوت کنند. این فاصله‌های اقیانوسی و دریایی که وسیله اتصال هم در کار نبوده است. روی احتمال داریم عرض می‌کنیم.

- به وسیله وحی.

- بله، وسیله وحی چطور؟ منتها وحی دو بُعدی است. وحی یک بعدش این است که همان‌طور که به هارون (ع) در زمان موسی (ع) وحی می‌شد و دو وحی بود، یک وحی به هارون و یک وحی هم به هر دو ارتباط رسالتی دارند. همین‌طور، چه لزومی دارد نوح (ع) انبیاء دیگر را در جاهای دیگر عالم تکلیف دیده باشد اصلاً؟ دیدن لازم نیست. به آنها وحی می‌شود چنانکه بر نوح وحی شده است و ارتباط وحی‌ای بین نوح و آنها وجود دارد. ما عرض می‌کنیم روی احتمال، اگر این احتمالات بیاید طوری نیست که ما در جواب بمانیم. بلکه دعوت رسالتی نوح (ع) دعوت جهانی است، و لزومی ندارد که شخص خودش، دعوت را بشخصه انجام بدهد.

- [سؤال]

- هر مقدار بودند، ولی در تمام ارض بودند. چون اگر در تمام ارض نبودند، در جاهای مسکونی‌ها، اگر در تمام خشکی زمین تقریباً نبودند، داعیه‌ای بر اینکه این طوفان همه زمین را بگیرد نیست.

«ذلك و قد يكفينا هذا التخمين الأمين لتصديق ذلك الحدث الكوني الهائل الذي جاءنا نبأه من مصدر الوحي الوثيق عن ذلك العهد السحيق الذي لا يعرف عنه التاريخ شيئاً حيث يلحقه ولا يقارنه أو يسبقه»^۱ چون از ماقبل از تاریخ خبر می‌دهد. خبرهای بعد از تاریخ به‌عنوان وحی صدرصد است تا چه رسد به خبرهای قبل از تاریخ که اصلاً تاریخی در کار نبوده و نوشته‌ای هم از جریانات گذشته نبوده است. و

۱. همان.

زمان نوح زمانی نیست که تاریخ از آن زمان چیزی داشته باشد. مگر تاریخ وحی، که صحیح‌ترین تاریخ‌های وحی قرآن شریف است.

«و هنا و في سواه أصدق تاريخ لمصدق الوحي هو الوحي و سائر التاريخ أياً كان و من أي كان و أيان ليس يعتمد عليه كوثيقة قطعية» بعدش: «الأرض» في «رَبِّ لَا تَذَرُ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً»^۱ دلیل باهر لا مرد له علی أن المعني منها هو كلَّ الأرض، حيث الأرض تعنيها كلها إلا إذا قامت قرينة على تحديدها» یک مرتبه بنده و شما می‌گوییم زمین ما، زمین قم است. یک خرده آن طرف‌تر، چون ما در وضع خاص محدودیم، خدا که می‌فرماید: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»^۲ نمی‌شود بگوییم «بعض ارضه» «کل ارضه» چون خدای خالق محیط، علماً و قدرتاً و قیومیتاً و هیمنتاً بر کل عالم هستی، می‌فرماید: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» پس همه سماوات و ارض مراد است. در اینجا هم اولاً، در بُعد دعوت رسالتی جهانی و ثانیاً، در بُعد اینکه خداوند «أرض» را در بُعد إهلاک تصدیق می‌فرماید، معلوم می‌شود کل «أرض» در اینجا مراد است. بعد: «وجود أصداف و حیوانات بحرية» از نظر علمی «وجود أصداف و حیوانات بحرية حجرية في قلل الجبال»^۳ بالای قله‌های کوه که معنی ندارد که آثار دریایی باشد. آثار دریایی، بودن آثار دریایی در بالاها و قله‌های کوه دلیل بر این است که اینجا یک موقعی دریا بوده است، ولو دریای موقت باشد. مطلبی نیست. ما راجع به سفینه نوح هم مقداری قبلاً صحبت کردیم، دیگر تکرار نداریم.

«بشارات حول «الجودي»»^۴، این را آقایان مفصلاً ملاحظه بفرمایید. «إنه -حسب التحقيق- جبل «آارات»» این هم در تورات است. هم در نوشته‌های مستشرقین مسیحی است و چیزی نیست که فقط مسلمان‌ها می‌گویند، «و قد نقلنا عن مجلة «أنقاد نیزوپ» السوفيتية و غيرها نبأ اللوحة الخشبية من أنقاض سفينة نوح التي استوت على الجودي، أن عليها أسماء الخمسة الطاهرة المحمدية (ص) باللغة الآرامية، في هذا الفرقان» «في هذا الفرقان» ما یک قسمتی را در اینجا عرض کردیم که آن روز هم اشاره شد.

۱. نوح، آیه ۲۶.

۲. انعام، آیه ۱.

۳. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۴، ص ۳۱۷.

۴. همان، ص ۳۱۹.

- [سؤال]

- نه، اينجا هست. «هل لسفينة نوح (ع) من آثار كما يشير إليها القرآن»^١ قرآن اين طور می گوید: «إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ * لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»^٢ پس اين كشتی نوح كه برای ما تذكره است، تذكره نقلی نیست، باید تذكره عینی و رؤیتی باشد، حسی باشد، و اين هست.

«فقد ذكرنا على ضوء آية الحاقة هذه ما تحقق أخيراً من لوح خشبي من سفينته عليه أسماء الخمسة الطاهرة (ع) باللغة الآرامية و هي لغة نوح (ع) و من عجيب أمره أن هذه الصفحات من الفرقان التي تحوي قصة هذه اللوحة كانت في مطبعة مسيحية بيروتية تحت الطباعة فاشتدت الحرب و أحرقت فيما أحرقت هذه المطبعة و أنا في مكة المكرمة لما هاجرت إليها في خضم الحرب اللبنانية» جنگ خيلي شديد شد، ديگر قابل ماندن نبود. در عمق جنگ لبنانی، «و لما راجعت المطبعة بعد أشهر للاطلاع على الجزء (٢٩) هذا، و فتش صاحب المطبعة على يأسه البائس، فإذا هو بكامل هذا المجلد المصفوف تحت كل الأنقاض» كه حروف چيده بود «فبقي حائراً متساءلاً فقلت له: إن الصورة الفتوغرافية من هذه اللوحة الخشبية هي من ضمن ذلك المجلد، فتجلد على تبلده و أسلم» اين هم يك قسمت.

«بشارات حول «الجودي»: إنه - حسب التحقيق - جبل «آارات»» كه عرض كرديم «آارات» هي أرفع الجبال في أرمينستان، و قد انقطعت عنها سلسلتان متجهتان إلى إيران، و السلسلة الأصلية تمضي من جنوبي (أرض روم) و تتصل بالمرتفعات الشمالية لأذربايجان، و سلسلة أخرى منها متجهة إلى الجنوب و هي واقعة بين آذربيجان الغربية و تركيا، و رأس الخط لهذه المرتفعات هو مقسم المياه الذي يربط القسم الشرقي من المياه إلى بحيرة أرومية» بحيرة اروميه آن درياى اروميه است كه درياى شور است. من داخل آن درياچه رفته ام كه وزن مخصوصش طوری است كه

١. الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن، ج ١٤، ص ٣١٧.

٢. حاقه، آيات ١١ و ١٢.

آدم روی آب قرار می‌گیرد. اگر آدم اصرار هم کند زیر آب برود نمی‌رود. روی آب قرار می‌گیرد.

«كما يرسل مياه الجانب الغربي إلى بحيرة (وان) في تركيا. جبل «آارات» موسومة بأسماء عدة» چندتا اسم دارد «ففي اللغة التركية (اگریداغ): المنحدر» به معنی «منحدر»، «و بالفارسية (كوه نوح)» در فارسی هم از اول به نام کوه نوح نامیده شده است. «جبل نوح، و في العربية (الجودي) و بالإرمنية (ماسيس) أو (مازيك) أو (میزه زوزار)» که به لغت ترکی است. «أي: جبل السفينة» ببینید همه‌اش تطابق دارد، در ترکی، در فارسی، در ارمنی و غیره. «لآارات مرتفعتان باسم: نوح الكبير و نوح الصغير، و ارتفاع الأولى (۵۱۵۶) متراً و الثانية (۳۹۱۴) متراً، و هما مستورتان دوماً من الثلج» کشتی آن بالا رفته، حالا اینکه چطور آمدند پایین...

- [سؤال]

- بله، ۵۱۵۶ ارتفاع اولی و دومی ۳۹۱۴، «و هما مستورتان دوماً من الثلج».

- آنکه منظور هست کدامش می‌شود، آنکه کشتی روی آن قرار گرفته؟

- دو مرتفع است، هر دو جبل نوح نیست.

- الاخره کشتی روی یکی از اینها قرار داشته است؟

- بله، درست است. دو مرتفع دارد.

- آنکه پیدا کردند روی کدام یکی از اینها است؟

- «مرتفع النوح الكبير يسمى في المأخذ الإسلامي ب (جبل الحارث) و هو على شاکلة قبة بمحيط قدره ۱۵۰- ۲۰۰ قدماً» که قدم نصف ذراع است. «و النوح الصغير يسمى ب (جبل الحويرث). منخفضة آارات واقعة في تركيا، و هي تتشكل من مرتفعات و تلال بركانية صامته لها منظر رعيب رعيب. آارات من حيث موقعه الجغرافي الخاص، الواقع في حدود البلاد الثلاثة: إيران- تركيا- السوفيت» که شوروی سابق است. «إنه ذو أهمية حدودية سوق الجيشية». این مطالبی است که آقایان مراجعه می‌فرمایید و ما خواندن در اینجا دیگر نداریم.

بحث جناب نوح (ع) به جایی رسید و مطلبی که باید ما توجه داشته باشیم این است که از کتب انبیاء فقط ما تورات و انجیل و قرآن را داریم. تورات و انجیل هم با

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۴، ص ۳۱۹.

آن وضعی که آقایان مشاهده می‌کنید، به طوری تحریف شده که در یکی از کتاب‌هایی که گروه بسیاری از محققین مسیحی و مقداری یهودی نوشته‌اند. هم به زبان فرانسوی و هم به زبان انگلیسی، صدهزار تا یک میلیون غلط در تورات و انجیل وجود دارد، و ضرورت تحریف شدن آنها این است که یک شریعتی بیاید که این شریعت تحریف نشود و بتواند هیمنه داشته باشند و سیطره داشته باشد و اغلاط آن‌ها را بیان کند.

ما در کل رسالت‌های ربانیه، کتاب‌های اصلی که در دست داریم، یکی است یا دوتا است یا سه‌تا، دیگر چهار و پنج نیست. یکی است فقط قرآن، دوتا است قرآن و تورات، سه‌تا است قرآن و تورات و انجیل، ولی انجیل فرع تورات است. چون انجیل شامل احکام ناموس که احکام فرعیه باشد هرگز نیست، بلکه احکام ناموس منحصر به تورات است. اما قبل از تورات از جناب ابراهیم کتابی نیست. از جناب نوح (ع) هم کتابی در دست نیست. تاریخ هم برای ما نقل نمی‌کند. بله «صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى»^۱ ابراهیم در اینجا هست. بله، انبیاء همه‌شان دارای صحف وحی بوده‌اند. این هم در آیات متعدده‌ای وجود دارد. اما آنچه الآن در دست بشریت و در دست مکلفین است، عبارت از مجموع کتاب تورات و انجیل و قرآن است، که آنچه می‌تواند محور باشد و مستند و مرجع صحیح باشد عبارت از قرآن است. البته راجع به صحف ابراهیم مطالبی هست. صحف ابراهیم این گاتهای منسوب به زرتشت، کتاب‌هایی که منسوب به زرتشت است. یکی گاتها است که من دارم. به لغت پهلوی و ترجمه به لغت فارسی شده، ما هم در «رسول الاسلام» بشاراتی را به لغت عربی نقل کردیم. این گاتها و سایر کتاب‌های پنج‌گانه یا بیشتر یا کمتر که منسوب به زرتشت است. حالا زرتشت یا شخص بوده، یا گروهی یا شخصیت یا هر چه بوده است، فعلاً نمی‌خواهیم صحبت کنیم، در جای خودش ان شاء الله. این یک شریعت التقاطی است. گاه یک شریعتی است که جعل می‌کنند، اصلاً ربطی به وحی ندارد. این هیچ، گاه یک شریعتی است که صددرصد درست است. این شریعت قرآن است. گاه شریعتی است که درست است، التقاطی نیست. ولی تحریف شده است. گاه شریعتی است که التقاطی است، یعنی مقداری از صحف ابراهیم برداشتند و مقداری هم خودشان درست کرده‌اند. این شریعت زرتشت شده است و شریعت زرتشت این‌طور است و لذا

۱. اعلی، آیه ۱۹.

ما مخصوصاً در کتاب گانهای زرتشت می‌بینیم بشاراتی نسبت به خاتم‌النبیین (ص) وجود دارد. حتی نسبت به حضرت مهدی (عج) وجود دارد.

مطالبی در این کتاب وجود دارد که به جز از طریق وحی امکان ندارد که صادر بشود. مطالب صحیحی هم دارد که این مطالب استنقاذ از وحی است. و لذا در تاریخ الفکر و الحضارة که من در لبنان نوشتم، آنجا این مطلب را ثابت کردیم که از اول تاریخ تا زمان خاتم‌النبیین (ص) و تا کنون و تا بعد، سررشته و سرچشمه تمام تمدن‌های شایسته بشری از وحی است. این‌طور نیست که بشر بتواند حتی تمدن مادی شایسته‌ای را، اصل تمدن مادی را ایجاد کند. بلکه تمام افکار صحیح بشری در کل ابعاد علوم و اختراعات و صنعت‌ها و اکتشافات و اینها حتی از نظر مادی و ظاهری مربوط به وحی است.

شما ملاحظه کنید سالم‌ترین و بی‌شائبه‌ترین تقریباً و با اخلاق‌ترین و ملایم‌ترین افراد غیر از مسلمان و یهودی و نصرانی عبارت از زرتشتیان هستند. زرتشتی‌ها حتی بعضی‌هایشان از مسلمان‌ها هم که متعهد نیستند، از نظر اخلاقی بالاتر هستند. این‌ها یک تربیتی دارند که تربیت ابراهیمی است و اگر هم گفته می‌شود آتش‌پرست هستند، اینها آتش‌پرست نیستند. بله، احترام زیادتری... اگر احترام زیادتر قائل بودن انسان را مشرک کند. پس بنابراین تمام شیعه‌ها مشرکند. چون به امام‌زاده‌ها و امام‌ها و امام-زاده‌های مشکوک هم احترام قائلند. احترام قائل شدن بیشتر از حد، افراطاً یا تفریطاً شرک نمی‌آورد. آن در صورتی شرک است که آتش را عبادت کنند. اینها آتش را عبادت نمی‌کنند. این‌ها برحسب نصوص کتاب گانها و کتاب‌هایی که منسوب به زرتشت است و از نظر واقع خارجی که مشاهده می‌کنیم. من یک موقع که در یزد بودم می‌دیدم که آتش‌پرست‌ها چه کار می‌کنند. اینها آتش‌پرست نیستند.

ولذا در قرآن شریف به اینها می‌گوید صابئین، صابئین چه هستند؟ صابئین یعنی «انتقل من شرعةٍ الی شرعةٍ أُخری» این حالت انتقالی التقاطی است. یک انتقالی کلی است که اصلاً شریعت حق را کنار گذاشته و خودش یک شریعتی ایجاد کرده است، ولیکن، یک حالت انتقادی بعضی است که حالت التقاطی است. اینها حالت التقاطی دارند. و لذا اینها موحد هستند، ولی اهل کتاب نیستند و هستند. هم اهل کتاب نیستند و هم هستند. اهل کتاب نیستند؛ برای اینکه کتاب خاص شریعت ابراهیم را اینها محور قرار نداده‌اند. به این معنا اهل کتاب نیستند. و اهل کتاب هستند؛ چون

مقدار زیادی از کتاب زرتشت خصوصاً در گاتها که من دارم، مقدار زیادی از آن از کتاب زرتشت درحقیقت التقاط شده و به دست آمده و خلط شده است. و لذا قرآن شریف در آیاتی که راجع به صابئین صحبت می‌کند. اینها را نمی‌گویند که کافر هستند، کافر مطلق و اهل دوزخ هستند و به‌طور کلی اهل عذاب هستند.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۱ «من آمن منهم» هم تازه نیست «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» مسلمین، «وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى» بعد: «وَالصَّابِئِينَ» صابئین همین‌ها هستند «من صبأ من دینِ اِلی دین» که حالت التقاطی دارد، یعنی زرتشتیان. بعد «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» یعنی این چهارتا را گفتیم، و هر کس ایمان بالله و الیوم الآخر دارد. «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» البته ایمان و عمل صالح. درست است قصور دارد، قصور به تنهایی کافی نیست. درست تقصیر دارد، ولكن تقصیر دو نوع است: یک مرتبه تقصیر به حساب عناد است. مقصر است و معاند است و محارب است و مکذب آیات‌الله، یک مرتبه نه، بی‌حالی می‌کند، تقصیر به معنی بی‌حالی، بی‌حالی می‌کند و دنبال حق نمی‌رود؛ چون حق برای او صددرصد روشن نیست و این مقدار همت ندارد که تفتیش کند و برود حق را مثلاً بیابد. اگر یهودی است به شریعت تورات عمل کند، مسیحی است به شریعت انجیل عمل کند، صابئی و زرتشتی است به شریعت توحیدی خودش عمل کند و ایمان بالله و الیوم الآخر محفوظ باشد و تقصیرش پررنگ نباشد و بلکه تقصیر و قصور با هم باشد. «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

از فردا ان‌شاء‌الله به حضرت ابراهیم (ع) منتقل می‌شویم، آیاتی که مربوط به حضرت ابراهیم (ع) است. که ایشان بر حسب تعبیراتی که ما در روایات داریم شیخ الانبیاء است. مقام و موقعیت ایشان در میان انبیاء گذشته که نوح و انبیاء آینده که موسی و عیسی و خاتم‌النبیین (ص) است، چگونه است؟ این را ما در دو بُعد بحث داریم که البته مقادیری قبلاً صحبت شده و مطالعه می‌کنیم. یک بُعد، بُعد ایجابی است، و بُعد دوم بُعد سلبی است. بعد ایجابی: آیا مقام ولایت عزم حضرت ابراهیم

۱. بقره، آیه ۶۲.

(ع) در چه بعدی است و در چه حدی است؟ و بعد سلبی: بعضی از خطاهایی که نسبت به آن حضرت داده‌اند. در دعاهایی که مثلاً حضرت داشته است، در خطاب-هایی که خداوند به آن حضرت داشته است. «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ ۗ إِلَىٰ آخِرٍ، آن خطاهایی که احیاناً خیال شده است. ببینیم از قرآن خطا استفاده می‌شود یا به عکس، آنچه که گمان می‌کنند خطا است، از قرآن شریف استفاده می‌شود که در عبودیت و در مقام نبوت این مقام بسیار بسیار عالی است.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنِّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».